Persan 111

منزل عشقت مکان دیگر است

مرد این ره را نشان دیگر است

عشق

بر سر بازار

دلدار مرا گفت مدار اندیشه
دل و زنی کنی و به صبر کار اندیشه
یکعقده فرو نکنت و بدار اندیشه

با دوست نشین باده و جام طلب
بوسی از لب آن سرو گلندام طلب

در عشق تو یار خود ندارم جز غم
یک مونس همنشین ندارم جز غم

امشب از غمت میان خون خواهم خفت
در بستر عاقبت بیرون خواهم خفت

جانا چون نشینی تا بروز آوردم
گر با تو دمی برآوردم نامردم
از حسرت و تشنگی لب لعلت خوردم

هنوز دلم بزیر بار دیگرست
در دیده من الهجر خاری دیگرست

در پا اجل چون من سرافکنده شوم
وز بیخ درخت عمر پرافکنده شوم

یاران چون مهم دلت در آغوش کند
این گردش چرخ خود فراموش کند

چون دور بمن رسد نباشم بر جای
برباد مران دور فراموش کند

[illegible]

در عشق تو یار خود ندارم جز غم
یک همنفس همنشین ندارم جز غم

با دوست نشین باده و جام طلب
نوشی از لب آن سرو گلندام طلب

جانا چو شبی تا بروز آوردم
گر با تو دمی برآوردم با مردم
از چشمه نوش لب لعلت خوردم

امشب از غمت میان خون خواهم خفت
در بستر عافیت بیرون خواهم خفت

بر زدلم بزیر بار دیگر است
در دیده من بهجر خاری دیگر است

در پای اجل چو من سر افکنده شوم
وز بیخ درخت عمر برافکنده شوم

یاران چو همه دست در آغوش کنند
این گردش چرخ خود فراموش کنند
چون دور بمن رسد نباشم بر جای
برباد من آن دور فراموش کنند